

بسم الله الرحمن الرحيم

ملاحظه فرمودید هیچ تردیدی نیست که اصول غیر محرزه مثل برائت و احتیاط قائم مقام قطع نمی‌شوند؛ اما بحث مهم در اصول محرزه است؛ مقصود از محرز بودن یعنی در عین آن که عنوان اصل را دارند، جنبه ناظریت و کاشفیت از واقع هم دارند؛ از چنین اصولی تعبیر می‌کنند به اصول محرزه یا کاشفه و گاه اصول تنزیلیه هم به اینها می‌گویند. به عنوان مثال استصحاب و قاعده فراغ و تجاوز (اگر بگوییم عنوان اماریت ندارد) جزء اصول محرزه هستند. در این که استصحاب قائم مقام قطع طریقی می‌شود، بحثی نیست؛ مثل موردی که استصحاب نجاست جریان پیدا کند؛ اما آیا در موارد و احکامی که در موضوع آن احکام، قطع به عنوان قطع موضوعی اخذ شده است، آیا استصحاب می‌تواند قائم مقام چنین قطعی شود؟

نظر مرحوم آخوند

نظر مرحوم آخوند در کفایه این است که خیر؛ استصحاب قائم مقام قطع موضوعی نمی‌شود. می‌فرماید: در کبرای کلی که در دلیل استصحاب آمده است، - «لا تنقض الیقین بالشک» - یا می‌گوییم این دلیل بیان می‌کند که مشکوک را به منزله متیقن قرار بده، و یا بیان می‌کند که شک را به منزله یقین قرار بده. اگر گفتیم در «لا تنقض الیقین بالشک» مراد از یقین متیقن و مراد از شک، مشکوک است؛ در این صورت، این روایت و این کبرای کلی دیگر کاری به حالت شک و حالت یقین ندارد. قبلاً می‌دانستیم نماز جمعه در زمان حضور معصوم (ع) واجب است، الان در زمان غیبت، وقتی شک می‌کنید که آیا نماز جمعه واجب است یا نه؟ وجوب نماز جمعه را استصحاب می‌کنید و معنایش این است که الان هم وجوب نماز جمعه برای ما به منزله وجوب نماز جمعه در زمان حضور است.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: در این صورت، نتیجه این می‌شود که استصحاب فقط قائم مقام قطع طریقی محض می‌شود و قائم مقام قطع موضوعی نمی‌شود؛ برای این که ما دیگر شک و یقین نداریم. اما اگر روایت را بر ظاهر آن باقی بگذاریم و بگوییم مراد از شک، همین شک که از اوصاف نفسانی است، می‌باشد؛ و مراد از یقین نیز همان حالت نفسانی است؛ «لا تنقض الیقین بالشک» یعنی الآن برای تو نسبت به یقینی که داشتی حالت شک حاصل شده است؛ این شک وجدانی شما در این حال تعبداً به منزله یقین است. اگر دلیل استصحاب را این طور معنا کردیم، نتیجه این می‌شود که استصحاب نیز برای ما یقین می‌آورد، منتهی یقین تعبدی؛ بنابراین، استصحاب علاوه بر آن که قائم مقام قطع طریقی محض می‌شود، قائم مقام قطع موضوعی می‌شود.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: این دلیل (دلیل استصحاب)، تحمل یکی از این دو تنزیل را دارد؛ یا قابلیت دارد مشکوک را به منزله متیقن قرار بدهد که می‌شود تنزیل اول، و یا قابلیت دارد که شک را به منزله یقین قرار دهد که می‌شود تنزیل دوم؛ در تنزیل اول شک و یقین لحاظ می‌شوند به لحاظ آلی، و در تنزیل دوم شک و یقین لحاظ می‌شوند به لحاظ استقلال؛ و اگر گفته شود شارع هر

دو لحاظ را در دلیل استصحاب - «لا تنقض اليقين بالشك» - لحاظ کرده است، جمع بین لحاظین متناقضین در کلام واحد لازم می‌آید و این محال است. پس، ناچار هستیم که فقط به یکی از این دو تنزیل ملتزم شویم. تنزیل اول که مشکوک به منزله متیقن باشد، قرینه لازم ندارد، اما تنزیل دوم که شك به منزله یقین باشد، محتاج به قرینه است؛ لذا، تنزیل اول را اخذ می‌کنیم، و در نتیجه، استصحاب فقط قائم مقام قطع طریقی می‌شود. این خلاصه فرمایش مرحوم آخوند است.

اشکال مرحوم اصفهانی بر مرحوم آخوند

مرحوم محقق اصفهانی به عنوان اشکال بر مرحوم آخوند، مطلبی را در حاشیه کفایه بیان می‌کنند مبني بر این که در مورد روایت، باید یقین را به لحاظ استقلالی ملحوظ بداریم؛ به دلیل این که یقین متعلق برای حرمت واقع شده است، «لا تنقض اليقين» یعنی نقض یقین حرام است؛ اگر یقین متعلق برای حرمت واقع شده باشد، اصلاً نمی‌شود لحاظ آلی شود. در صورتی می‌توان چیزی را متعلق برای حکمی قرار داد که به لحاظ استقلالی لحاظ شود؛ به عبارت دیگر، ایشان عکس مطلب مرحوم آخوند را می‌گویند.

مرحوم آخوند فرمودند، در «لا تنقض اليقين بالشك» برای تنزیل اول قرینه نمی‌خواهیم، اما برای تنزیل دوم قرینه لازم داریم؛ لیکن ایشان می‌فرمایند: در خود این روایت حیث این که یقین متعلق برای حکم قرار گرفته است، معنایش این است که یقین، به لحاظ استقلالی ملحوظ است. لذا، قرینه واضحی برای این معنا داریم. مرحوم اصفهانی سپس می‌فرمایند: در این روایت یا باید بگوییم همین معنای ظاهری‌اش مراد است و یا باید بگوییم يك معنای کنایی دارد؛ اگر معنای ظاهری‌اش مراد باشد و این که نقض یقین حرام است، یعنی الآن که شك آمد، شك را کنار گذار و نباید یقینت نقض شود؛ معنایش این است که شخص در همین حالت شك تعبداً یقین دارد؛ هر چند که شك، شك وجدانی است، اما منافاتی بین شك وجدانی و یقین تعبدی نیست.

اگر گفتیم این روایت عنوان کنایه را دارد، آن وقت باید بحث کنیم که کنایه از چیست؟ مکنی‌عنه چیست؟ آیا مکنی‌عنه عبارت از متیقن بوصف الیقینیه است؟ مرحوم اصفهانی در صفحه 63 از جلد 3 کتاب نه‌ایة الدرایة می‌فرماید: «متیقن بما هو متیقن» که مقصودشان از «متیقن بما هو متیقن» متیقن بوصف الیقینیه است. وقتی می‌گوییم «لا تنقض اليقين بالشك» این کنایه است از ابقاء متیقن به وصف الیقینیه. احتمال دوم این است که مکنی‌عنه، ذات متیقن باشد و نه وصف یقینیت؛ ایشان می‌فرمایند: اگر گفتیم این دلیل کنایه است و چون در مکنی‌عنه دو احتمال وجود دارد، جمع بینهما فی لحاظ واحد محال است.

سپس فرموده‌اند که اگر بگوییم کنایه‌ی از ابقای حکم متیقن نیست، کنایه از ابقای جمیع آثار یقین است. به عبارت دیگر، اگر بگوییم «لا تنقض اليقين بالشك» کنایه است، کنایه‌ی از ابقای متیقن نیست، بلکه کنایه از این است که تمام آثار یقین باید بر آن بار شود. یقین هر اثری که دارد - چه اثر عقلی (منجزیت و معذرت) و چه اثر شرعی - باید در اینجا بار شود. در این صورت، نتیجه این می‌شود که استصحاب، هم قائم مقام قطعی طریقی می‌شود و هم قائم مقام قطع موضوعی. لذا، نظر مرحوم اصفهانی بر خلاف استادشان مرحوم آخوند قرار می‌گیرد.

نظر مرحوم آقای خوئی

مرحوم آقای خوئی قدس سره در صفحه 38 از جلد 2 مصباح الاصول، از استادشان تبعیت کرده‌اند. البته ایشان این مطلب را در تمام اصول محرزیه بیان فرموده‌اند و نه در خصوص استصحاب؛ ایشان فرموده‌اند تمام اصول محرزیه‌ای که ناظر به واقع است در مقابل اصول غیر محرزیه، هم قائم مقام قطع طریقی واقع می‌شوند و هم قائم مقام قطع موضوعی، و در این معنا تردیدی ندارند؛ فقط يك مورد را استثنا کرده‌اند و آن، جایی است که جریان يك اصل - اگر بخواهد قائم مقام قطع شود - مستلزم این باشد که اعتبار قطع لغو شود؛ مثلاً در نمازهای دو رکعتی، فقها قائل هستند که قطع لازم است، بنابراین، اگر شك در رکعات پیدا

شود، نماز باطل می‌شود. همچنین در نمازهای رباعیه، شك در رکعت اول و دوم موجب بطلان است. حال، برخی از فقها و از جمله مرحوم شیخ در کتاب **رسائل** فرموده‌اند که در این گونه موارد، ما قطع موضوعی لازم داریم. در صورت شك، که مصلي شك می‌کند این رکعت، رکعت اول است یا دوم، استصحاب عدم تحقق رکعت ثانیه جاری می‌شود؛ مصلي اگر بخواهد همیشه این استصحاب را جاری کند، آن اعتبار قطعی که گفته شد لازم است، لغو می‌شود.

بنابراین، مرحوم آقای خوئی به تبعیت از استادشان مرحوم اصفهانی، می‌فرمایند: تمامی اصول محرزہ قائم مقام قطع طریقی و موضوعی، هر دو می‌شوند؛ و با این بیان، با مرحوم آخوند مخالفت می‌کنند. اینجا برای تکمیل بحث، لازم است که نکته‌ای را روشن کنیم و آن این که اختلاف است آیا استصحاب اماره است یا اصل؟ اگر گفتیم استصحاب، اماره است، حکم سایر امارات را دارد و همان‌گونه که در سایر امارات، مسأله قیام مقام القطع را نپذیرفتیم، در اینجا نیز نمی‌پذیریم؛ اما اگر گفتیم استصحاب اصل عملی است - (امام **رضوان الله علیه** در کتاب **انوار الهدایة** فرموده‌اند: استصحاب اماره است و ما از روایات استصحاب به خوبی جنبه کاشفیت از واقع را استفاده می‌کنیم، اما در حاشیه کتاب نوشته‌اند: هنگامی که به بحث استصحاب رسیدیم و در این معنا تجدید نظر کردیم، برای ما روشن شد که استصحاب اصل عملی است.) - این بحث و نزاع پیش می‌آید که آیا قائم مقام قطع می‌شود یا نه؟